

SCO

"مطالبه محوری": حرکت از "مفهوم" گرایی به "مصادق" گرایی



رضا علیمانی

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۷

تعداد صفحه : ۱۰

آفرین بررسی : ۸۸/۰۳

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : گفتگوی سایت مدرسه فمینیستی با رضا علیمانی

"مطالبه محوری": حرکت از "مفهوم" گرایي به "مصدق" گرایي

جواد موسوی خوزستانی: گفتگوی زیر در آستانه روز جهانی زن و در شرایط سیاسی کنونی که فقط سه ماه به آستانه دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده، توسط جواد موسوی خوزستانی با رضا علیجانی صورت گرفته است. پیش از این نیز در مدرسه فمینیستی، مطلبی به قلم دکتر مهرداد مشایخی، به مناسبت ۸ مارس، و در مورد چگونگی ورود جنبش زنان به بحث انتخابات منتشر شده بود. امید است که مدرسه فمینیستی بتواند با تداوم این گفتگوها و انتشار نظرات گوناگون، به چگونگی نقش آفرینی کنشگرایانه جنبش زنان در فضای انتخابات یاری رساند.

س: در شرایط حاضر که به انتخابات ریاست جمهوری نزدیک می شویم، به نظر شما نقش نهضت های اجتماعی - خاصه نهضت بانوان - و سرنوشت فعالیت و تلاش چندین ساله آنان برای کسب مطالبات حداقلی شان چیست؟ به عنوان یکی از مدافعان حقوق برابر که سال های متمادی به همراه همسران خانم پروین بختیارنژاد، در امر پژوهش در حوزه مسایل و مشکلات بانوان زحمت کشیده اید (سال های دهه شصت و هفتاد را هم چنان به خاطر دارم که خانم بختیارنژاد و خود شما با نشریات مختلف در دفاع از حقوق بانوان فعالیت های مستمر داشتید)، با توجه به این سابقه به نسبت طولانی، در شرایط حاضر که اوضاع سیاسی کشور، این چنین بغرنج و پُر ابهام شده است، چه افقی و دورنمایی و احياناً راه حلی برای وصول مطالبات معوق مانده بانوان کشورتان می بینید؟

ج: بسیاری از جنبش های اجتماعی که در ایران امروز فعال هستند را می توانیم تحت نام "جنبش های خاص" عنوان بندی کنیم هم چون جنبش دانشجویی، جنبش قومی، جنبش کارگری، جنبش روشنفکری و...، که مطالبات شان خاص است، یعنی مطالبات همه مردم را شامل نمی شود. حتی جنبش زنان هم، با اینکه بسیار فراگیرتر از دیگر جنبش ها است، با این حال، شامل همین "خاص بودن" است.

س: یعنی شما واقعاً معتقدید که جنبش نیمه دیگر جامعه (بانوان)، آن هم با چنین وسعتی در حوزه مطالبات اش، باز در ردیف جنبش های "خاص"

دسته بندی می‌شود، ولی برای مثال یک حزب یا جریان سیاسی، (فرض کنید همین جریان سیاسی موسوم به ملی - مذهبی‌ها) که هدفش صرفاً کسبِ اهرم‌های سیاسی دولتی یا پارلمانی است، به دیدهٔ شما "خاص" نیست، بلکه "عام" و فراگیر محسوب می‌شود؟

ج: این امر (خاص بودن) به قدرت یا نفوذ اجتماعی یک جنبش یا یک حزب سیاسی مرتبط نمی‌شود، بلکه به فراگیری آرمان‌های یک حرکت بر می‌گردد. بر این اساس، دموکراسی خواهی یک جنبش عام است و اگر هدف یک جریان سیاسی، دانشجویی و... دموکراسی خواهی باشد، در چارچوب یک جنبش عام قابل طبقه بندی می‌شود. اما مثلاً تقاضای حق طلاق و یا کلاً حقوق برابر برای زنان و یا خواستار به رسمیت شناختن فعالیت سندیکایی برای کارگران شدن، یک جنبش خاص است. البته یک زن، یا یک کارگر، می‌تواند علاوه بر فعالیت در یک جنبش خاص، هم زمان در جنبش عام دموکراسی خواهی نیز فعالیت نماید (البته در کل، تعاریف عام و خاص و... مسائلی قراردادی هستند و این قراردادها تفاوتی در اصل ماجرا، یعنی واقعیت، ایجاد نمی‌کنند). مطالبات و خواسته‌هایی که هم‌اکنون جنبش زنان مطرح می‌کند، با اینکه از لحاظ وسعت و فراگیری، با دیگر جنبش‌ها، متفاوت است - چون زنان نیمی از جمعیت جامعه هستند - با این حال، کل جامعه را پوشش نمی‌دهد.

ببینید، وجود این جنبش و زنانی که فعال هستند و برای احقاق حق‌شان مبارزه می‌کنند، بیرون از ذهن من و شما وجود دارد و نمی‌توان آنها را انکار کرد. این حضور البته متفاوت از حضور این جنبش‌ها در پیش از انقلاب است. در دههٔ پنجاه شمسی، در جامعه ما یک درک مکانیکی از کسب مطالبات وجود داشت که ناشی از اعتقاد به تضاد اصلی و فرعی در روابط اجتماعی بود. این درک مکانیکی می‌گفت که مثلاً "تضاد اصلی" وجود دارد - فرض کنید وجود حکومت دیکتاتوری - که مشکل اصلی است و تضادهای فرعی (مطالبات حقوقی و صنفی اقدار اجتماعی) باید به نفع حل تضاد اصلی، موقتاً به کنار گذاشته شوند تا بعد که آن تضاد اصلی، که منظورشان تغییر حکومت بود، حل شد، آن گاه به حل مشکلات زنان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، یا دیگر اقدار پرداخته شود. در آن دوره و حتی در دههٔ اول انقلاب، مطالبات زنان را چیزهای لوکس می‌دانستند. یکی از دوستان (آقای جهانگیری) که در زمینهٔ مسألهٔ زنان، بوژه سیر اجباری شدن حجاب پس از انقلاب، کار و پژوهش کرده و به روزنامه‌های سه سال اول انقلاب مراجعه کرده، طی نوشتاری

به طور مستند آورده است که اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی چپ و راست، اعم از زن و مرد، در آن دوران، خواسته‌ها و اعتراض زنان نسبت به اجباری شدن حجاب را امری نامعقول و انحرافی می‌دانسته‌اند.

حالا این سابقه را از آن دوره پشت سر داریم که آرمان‌های روشنفکران تحول خواه، چه با رویکرد اصلاحی و چه انقلابی، عمدتاً در حوزه سیاست، مثل دولت و پارلمان (و در دوره اصلاحات، حداکثر به وسیله شوراها)، پیگیری می‌شد، نه در عرصه‌های زندگی روزمره. پس از افول فضای اصلاحات در دهه هشتاد شمسی، ما با فرارویدن و جوش خود به خودی جنبش‌های مدنی و صنفی از جمله جنبش زنان، معلمان، کارگران، دانشجویان و اقوام روبرو هستیم. ظهور مجدد این جنبش‌ها، ما را بار دیگر به تبیین رابطه این جنبش‌های خاص، با جنبش عام دموکراسی خواهی در کشورمان، ناگزیر می‌سازد.

به نظر خود من، این جنبش‌ها اگر بخواهند که به خواسته‌هایشان برسند، باید مستقل عمل کنند و ارتباطشان مثلاً با احزاب سیاسی از همین موقعیت مستقل، صورت بگیرد. یعنی حفظ استقلال، در عین داشتن ارتباط (مستقل و مرتبط). در گذشته تلقی از جنبش زنان یا دیگر جنبش‌ها این بود که آنها را معمولاً شاخه‌ای از یک حزب سیاسی به حساب می‌آوردند. مثلاً شاخه دانشجویی، شاخه کارگری و شاخه زنان احزاب. ولی حالا این طور نیست و این جنبش‌ها مستقل هستند، یعنی بدنه و سر آن، در خود آن جنبش قرار دارد و وابسته به جریان دیگری نیست.

س: پرسش این است که استقلال مورد نظر شما، (یا به قول بعضی از سیاست‌ورزان "جدایی" از احزاب سیاسی)، اساساً چه کمکی می‌تواند به تحقق مطالبات نهضت بانوان بکند؟ آقای علیجانی شما بهتر از بنده می‌دانید که برخی از افراد و سیاسیون قدیمی، معتقدند که جدایی و استقلال از احزاب سیاسی ممکن است به تلاش آرام، صلح جویانه و مدنی بانوان کشور، حتی صدمه هم بزند. و شاید همین نگرش و قضاوت تاریخی سیاسی است که بعضی از روشنفکران چپ، جنبش فمینیستی را اساساً قبول ندارند و فمینیسم را یک انحراف می‌دانند. حالا شما به عنوان یکی از اعضای با سابقه و مجرب نیروهای ملی و مذهبی، آیا خودتان را از دسته دوم می‌دانید؟

ج: خیر، آقای خوزستانی، ضرورت استقلال جنبش‌های مدنی، فارغ از دسته بندی‌های سیاسی و برخی قضاوت‌های تاریخی که شما عنوان کردید؛

برای من اتفاقاً در ادامه همین بحثی که خدمت تان گفتم - "ارتباط / استقلال" - قابل پذیرش و فهم است. مثلاً سندیکالیست‌ها از استقلال خودشان دفاع می‌کنند و نمی‌خواهند که شاخه‌ای از احزاب باشند. البته احزاب هم می‌توانند شاخه دانشجویی داشته باشند. اما بسیاری از اعضا و فعالان جنبش‌های مدنی و صنفی واقعاً نمی‌خواهند که عضو احزاب سیاسی باشند. مثلاً یک فعال سندیکایی به مطالبات و حقوق صنفی خود حساس است ولی نمی‌خواهد اکتیو سیاسی باشد و در احزاب سیاسی فعالیت کند. در مورد زنان هم قضیه همین‌طور است، چون مثلاً یک زن (یا مرد) فعال در جنبش حق خواهی برای زنان که جهت کسب حقوق برابر تلاش می‌کند، و یا مثلاً با نهادهایی هم‌چون کمپین یک میلیون امضا به‌طور فعال و تشکیلاتی همکاری می‌کند، شاید لازم نمی‌بیند که در حوزه سیاسی فعال شود و با جریانات سیاسی همکاری کند. بسیار خُب! طبیعی است که هیچ حزب سیاسی و یا روشنفکر فعال سیاسی هم مجاز نیست که این خانم (یا آقا) را متعهد و ملزم به این همکاری بکند. حتی اگر مثل برخی از روشنفکران و احزاب کلاسیک، به انحرافی بودن فمینیسم هم معتقد باشیم، باز هم در صورت مساله و در پلان اصلی، تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

مساله دیگر اینکه بعضی از خواسته‌ها و مطالبات خاص، یا بخشی از آنها، ممکن است در همین نظم مستقر، قابل تحقق باشد، البته بخشی از خواسته‌های عام احزاب سیاسی هم ممکن است در همین نظم موجود امکان‌پذیر باشد، ولی می‌دانیم که فعالیت احزاب و جنبش‌های سیاسی، زودتر به دیوارهای انسداد و خط قرمزهای موجود که حکومت‌ها برقرار کرده‌اند تصادم می‌کند و معمولاً هزینه‌های بالاتری هم دارد.

س: گرچه به سوال بنده، به روشنی پاسخ ندادید با این حال آقای علیجانی عزیز، این مواردی که برشمردید، شاید استقلال جنبش‌ها را از احزاب سیاسی و به منظور کسب حقوق‌شان در شرایط انتخابات، مسلم، قطعی و توجیه‌پذیر جلوه ندهد. یا شاید من منظورتان را متوجه نشدم؟ اصلاً بگذارید به این شکل بیان کنم که اگر شخصی که از نظر سندیکایی فعال است تمایل به همکاری با احزاب سیاسی ندارد، بسیار خوب، او در این انتخاب آزاد است (چون انتخاب او، یک انتخاب شخصی است) ولی چنین رفتار و تمایل شخصی، دلیلی بر ابطال اصل قضیه، یعنی ضرورت وحدت با احزاب سیاسی نیست. آیا به نظر شما هست؟ و اگر هست، آیا کسانی که این جدایی و افتراق را تبلیغ و تئوریزه می‌کنند، "انحلال طلب" محسوب نمی‌شوند؟

ج: ببینید آقای خوزستانی، هیچ چیز در حوزه امور اجتماعی، مسلم و قطعی نیست. ولی اگر بپذیریم که درک مکانیکی از تضاد اصلی و تضاد فرعی جواب گوی حل معضلات کنونی ما نیست، اگر بپذیریم که نیروهای موجود - چه سیاسی و یا مدنی - به دلیل آشفتگی و تفرقه ناشی از خشونت‌های دولتی، قادر به ارائه برنامه‌های مشخص و فراگیر نیستند، اگر بپذیریم که از نظر استراتژیک، جنبش‌های خاص هم در اصول کلی و مطالبات کلان، مثلاً دموکراسی، عدالت، آزادی و... منافی دارند، و بالاخره اگر بپذیریم که بخشی از مطالبات مدنی - و حتی سیاسی - می‌تواند در نظم موجود کنونی به دست آید، همه اینها به گمان من، ضرورت استقلال جنبش‌ها، بویژه جنبش زنان را در شرایط فعلی برای رسیدن به خواسته‌های حداقلی‌شان، قابل فهم می‌کند.

استقلال جنبش‌ها و فعالان جامعه مدنی این فایده را هم دارد که این جنبش‌ها می‌توانند از رویکردهای حداکثری، با تصمیمی آگاهانه و انتخابی آزادانه، امتناع کنند (مثلاً در همین شرایط فعلی که دوره دهم انتخابات ریاست جمهوری در پیش است) یعنی این مجال را پیدا می‌کنند که به جای دنباله روی یا نفی کامل - همه یا هیچ - حد میانه را به کار بگیرند و مثلاً یک فعال مدنی بگوید که من به عنوان یک شهروند ایرانی، نسبت به جریان‌های مطالبات خاص مرا اعلام کند و به تحقق آن پایبند باشد، به دیده مثبت نگاه می‌کنم و از او حمایت می‌کنم. یعنی مطالبات خودش را محور و میزان قرار دهد، نه موقعیت و نام و آوازه کسی که کاندیدا شده است. اینجا است که "مطالبه محوری" به معنی تقلیل خواسته‌ها و یا نفی جنبش عمومی و سیاسی نیست، بلکه راهی پیش می‌گذارد که همه افشار و گروه‌ها اعم از مدنی، سیاسی، و صنفی، با توجه به خواسته‌هایشان، در فضای عمومی (مثلاً در انتخابات) فعال شوند و حقوق خودشان را مطالبه کنند.

این روش، به باور من، باعث افزایش انگیزه حرکت می‌شود و حتی فعالان منفرد را به تحرک بیشتر وادار می‌دارد. روش مطالبه محوری که برخی از جریان‌های سیاسی - از جمله نیروهای ملی مذهبی - در این انتخابات به عنوان رویکرد فعالیت خود مطرح می‌کنند، در واقع پاسخی است به تشتت و کثرت و پراکندگی موجود در میان نیروهای تحول خواه در داخل و خارج از کشور. چرا که وقتی شما می‌بینید که جریان‌های متنوع نمی‌توانند بر یک موضوع و برنامه سیاسی کلان و فراگیر ملی به توافق برسند، در نتیجه، راه ممکن و شدنی، پذیرش مطالبات و خواسته‌های مرحله‌ای (یا به تعبیری مخرج مشترکی

از خواسته‌ها) ی همه آقشار است. مطالباتی که اگر به درستی و به صورت گسترده در سطح جامعه مطرح شود، هیچ کاندیدایی، حالا از هر حزب و جناحی که می‌خواهد باشد، به سادگی نمی‌تواند از کنار آن بگذرد و نادیده‌اش بگیرد.

س: بقیه نیروهای ملی مذهبی و نواندیشان دینی را که اساساً به خواسته‌های بانوان کشور بی‌توجه‌اند فعلاً مورد خطاب قرار نمی‌دهم، چون که خود شما هم در مقالات تان این بی‌توجهی را برجسته کرده‌اید و به صراحت مورد انتقاد قرار داده‌اید. اما آقای علیجانی! در یک قضاوت منصفانه و بدون پیش‌داوری، آیا واقعاً قبول دارید که توجه و بکارگیری رویکرد "مطالبه‌محوری"، توسط نیروهای ملی مذهبی، احتمالاً ممکن است تحت تاثیر عملکرد موفقیت‌آمیز جنبش زنان باشد؟ مثلاً بانوان ما کمپینی برای الغای قانون سنگسار، یا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز (کمپین یک میلیون امضاء) شکل داده‌اند که رفتار مطالبه‌محور بانوان همین حالا بر بسیاری از فعالان جامعه مدنی و حتی بر نگاه سیاسی نیروهای ملی مذهبی هم اثر گذاشته و این روش مدنی را به عنوان روشی موثر و کارآ به نیروهای سیاسی معرفی کرده است؟ چون که تصور می‌کنم تا قبل از این جریانات، نیروهای سیاسی (لااقل مدافعان اسلام سیاسی) در کشور - من جمله نیروهای ملی مذهبی - معمولاً به این شعار (مطالبه‌محوری) عنایتی نداشتند یا من نشنیده بودم که چنین شعاری را محور مبارزات خود قرار داده باشند. شاید اگر محور قرار می‌دادند به تدریج در "اساس فلسفه سیاسی" این نیروها تغییراتی ایجاد می‌شد. در حالی که شاهد هستیم طی چند ساله اخیر، بانوان کوشنده ایرانی، چنین رویکردی را عملاً به کار گرفته‌اند و موفقیت‌هایی هم داشته‌اند. همین موفقیت‌ها ممکن است که "مطالبه‌محوری" را به عنوان یک راهکار، برجسته کرده باشد.

ج: بله آقای خوزستانی، قطعاً همین‌طور است که شما می‌گویید، و اگر نه در "تاسیس"، حداقل در "تثبیت" رویکرد مطالبه‌محوری، جنبش زنان (و حرکت‌های سندیکایی) در دو سه سال اخیر نقش بسزایی داشته‌اند و من با شما هم عقیده‌ام که موفقیت‌های خوبی هم کسب کرده‌اند و اما در ادامه بحث، اگر از زاویه دید یک شهروند ایرانی که فعال سیاسی نیست ولی مثلاً در یکی از جنبش‌های خاص (مدنی یا صنفی) فعال است به موضوع نگاه کنیم، تصور می‌کنم که فضای انتخابات برای چنین شهروندی، مهم و اثرگذار است. شرکت فعال در فضا و فرایند انتخابات برای رفع مشکلات روزمره و کسب

خواسته‌های حداقلی یک شهروند یا گروهی از شهروندان، فارغ از نگرش سیاسی و خط‌کشی‌های ایدئولوژیک، به نظرم میسر و مفید است.

س: پرسشی که بلافاصله مطرح می‌شود در واقع نحوه رسیدن به خواسته‌هاست، منظوم روش تحقق عملی رویکردی است که خود شما و دیگر نیروهای ملی مذهبی به دنبال آن هستید. اجازه بدهید سوال‌ام را خیلی روشن و سراسر مطرح بکنم. بهره‌گیری از فضای انتخابات (آن هم با تشدید خشونت‌های سیاسی و بسته‌تر شدن فضا) چگونه و با چه شیوه‌های عملی و ملموس، امکان‌پذیر می‌شود؟ منظوم در روندهای حزبی و مصادیق قابل لمس است، نه در کلی‌گویی و شعارهای کلان؟

ج: شاید لازم است که در اینجا توضیحی مختصر بدهم و آن اینکه در یک برخورد کُنشگرانه، می‌توان به مسأله انتخابات به صورت مرحله به مرحله برخورد کرد. طرح مطالبات در قدم اول نقدی است به سیاست‌های جاری دولت و انتقاد به نظم موجود، همچنین وجهی کاملاً آگاهی‌بخش و هشدار دهنده نسبت به نقایص موجود دارد. مثالی بزنم، طرح گسترده‌تر مطالبات زنان در شرایط انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ و تجمع زنان مقابل دانشگاه تهران در ۲۲ خرداد، اتفاقاً همین مختصاتی که عرض کردم (نقد وضع موجود و بُردن آگاهی در افکار عمومی در مورد خواسته‌های به حق زنان) را دارا بود. طرح مطالبات با استفاده از فضای انتخابات، به حل معضل دیگری در جامعه راه می‌برد، یعنی کمک می‌کند که مشکل تاریخی "عدم گفتگو" در جامعه ما، تا حدودی مُرتفع شود، چون خودتان می‌بینید که به واسطه نبود فضای تعامل و گفتگو، نیروها و اقشار مختلف اعم از زنان، کارگران، قومیت‌ها، اقلیت‌های مذهبی و نظایر اینها، و نیز فعالان حوزه سیاسی و روشنفکری دموکراسی خواه، واقعاً زبان یکدیگر را آن طور که لازمه ایجاد هم‌سویی و همکاری است، فهم نمی‌کنند. این معضل وقتی فاجعه‌بارتر می‌شود که بخواهیم آن را در ارتباط با حاکمیت قرار دهیم. چون که وقتی فضایی برای تعامل و بیان مطالبات و دردها وجود ندارد، زمینه برای کژفهمی و ابهام و توطئه‌اندیشی نسبت به یکدیگر فراهم می‌آید. شما کافی است به مسأله قومیت‌ها نگاه کنید که متأسفانه چقدر کژفهمی نسبت به خواسته‌های به حق آنان وجود دارد و تا مرز شایعاتی مبنی بر تجزیه طلب بودن همه آنها هم گسترش یافته است. این سوء برداشت بر اثر نبود فضای گفتگو است.

پس وقتی که به واسطه نبود فضای گفتگو، فضای سوء تفاهم و بد فهمی و عدم اعتماد حاکم می‌شود، زمینه برای غلبه رادیکالیسم و سرکوب و اساساً تندروی (از هر دو طرف: دولت و قومیت‌ها) فراهم می‌آید. یعنی حکومت مرکزی می‌رود به طرف سرکوب، و جنبش‌های قومی هم - البته به طور ذهنی - به این نتیجه می‌رسند که امیدی به اصلاح وضع و احقاق حق‌شان در نظم مستقر وجود ندارد، پس نهایتاً باید جدا شوند.

از جمله سوء برداشت‌های رایج که آن هم بر اثر نبود فضای باز به وجود آمده، شایعاتی است که درباره مرفه و از طبقات بالا بودن و تجمل طلبی زنان مبارز و فمینیست می‌گویند، در حالی که همه می‌دانیم اکثر قریب به اتفاق زنان حق خواه ایرانی، حتی در خارج از کشور، اتصال طبقاتی آن چنان بالایی ندارند و حتی بسیاری از ایشان اتفاقاً خیلی ساده زیست هستند و از تجملات دوری می‌کنند. شما حتی در قیافه ظاهری و سادگی لباس و چهره‌شان هم می‌توانید این ساده زیستی را به روشنی ببینید. جالب این نکته است که برخی از خانم‌هایی که خودشان یا شوهرشان در دم و دستگاه‌های دولتی، صاحب پُست و مقام هستند، معمولاً به این تجملات بهای بسیار می‌دهند. اینجا است که ما می‌توانیم با استفاده از فضای انتخابات و طرح گسترده‌تر مطالبات، این شایعات و کژفهمی‌ها را تا حدودی تصحیح بکنیم و از غلبه یافتن نگرش‌های توطئه بینی و نفی خشونت‌آمیز یکدیگر، در حد امکان جلوگیری به عمل آوریم. حداقل در حوزه جامعه و جنبش‌های مدنی می‌توانیم به فضای تفاهم و همدلی بین جنبش‌های مختلف، یاری برسانیم.

پس به نظر می‌رسد "مطالبه محوری" یکی از روش‌هایی است که در شرایط تاریخی کنونی، مفید است. ضمن آنکه مانع می‌شود نامزدهای انتخاباتی از طرح و تعهد به برنامه‌های مشخص طفره برونند و هیچ وعده روشنی، به هیچ قشر اجتماعی، ندهند. دیگر نباید اجازه داد مفاهیم، حرف‌ها و سخنان کلی و کلان (مانند ایران برای همه ایرانیان، آوردن نفت سر سفره مردم و نظایر آن) فضای انتخاباتی را مغشوش کند. باید به دنبال آن بود که به جای این "مفاهیم"، "مصادیق" مشخص مطرح شود. لازمه ایران برای همه ایرانیان، مثلاً استیفای حقوق مشخص زنان، معلمان، کارگران، احزاب سیاسی و... است. طرح مطالبات موردی و مصداقی، متر و معیار قابل سنجشی برای ارزیابی موفقیت و یا ناکامی، صداقت و وفاداری و یا خلف وعده یک رئیس‌جمهور پس از انتخابات هم هست. اما حرف‌ها و شعارهای کلی، بعداً نیز قابل سنجش و نقد نیست.

س: آقای علیجانی عزیز! به فرض که فعالان جنبش‌های جامعه مدنی به ایجاد فضای گفتگو نائل بشوند و مسائل خودشان را به گوش افکار عمومی و مسئولین کشوری هم برسانند، در چنین صورتی، این سوال - شاید فرعی - هم پیش می‌آید که در روابط و رفتار و منش خود این فعالان چه تاثیری می‌تواند بر جای بگذارد؟ یعنی چه سودی یا دستاوردی عاید خودشان می‌شود؟

ج: شما به موضوع ظریفی اشاره کردید، یعنی به تبعات جانبی‌تر این فرایند، که به باور من از برکت فضای گفتگو، حتماً به وجود می‌آید و آن، در واقع "افزایش مسئولیت فردی و حتی جمعی" در جنبش‌های قومی و مدنی است. چون همان طور که می‌دانید به میزانی که اقوام یا افراد و شهروندان حق و حقوق به دست می‌آورند، به همان میزان هم مسئولیت باید بپذیرند. مثلاً یک کارگر در قبال دریافت حقوق صنفی و سندیکایی خود، مسئولیت تولید کردن و انجام درست وظایف شغلی خود را بر عهده دارد. در مورد زنان هم وضع به همین منوال است، چرا که وقتی یک زن با اعتقاد عدالت خواهانه برای کسب حقوق برابر و به دست آوردن حق شهروندی‌اش می‌جنگد، به همان نسبتی که به این حقوق یا به بخشی از این حقوق دست می‌یابد، به همان میزان هم مسئولیت او را افزایش می‌دهد.

با این توضیحات است که فعالان جنبش‌های مدنی با استفاده از فضای انتخابات می‌توانند فضای بسته سیاسی موجود در کشور را تا حدودی دور بزنند و با روش "مطالبه محوری"، پا به عرصه عمومی بگذارند و با طرح شجاعانه مطالبات خود، دستاوردهای فوق‌الذکر را نه فقط برای تحقق خواسته‌های مشروع و بر حق خود، بلکه برای دیگر جنبش‌ها و حتی برای احزاب سیاسی بستر سازی کنند. حال اگر بخواهم بحث‌هایم را جمع کنم و نتیجه‌ای در یک جمله به دست دهم می‌توانم بگویم که حیف است که فعالان مدنی ایران این فرصت (فضای انتخابات) را برای آگاهی بخشی و حرکت‌های عملی و مشخص برای رهایی بخشی، از دست بدهند.